

ارنست همینگوی
ترجمہ ی نازی عظیمیا

پیر مرد و دریا

همینگوی، ارنست، ۱۸۹۹-۱۹۶۱ م Hemingway, Ernest
پیر مرد و دریا، نوشته‌ی ارنست همینگوی، ترجمه‌ی نازی عظیم‌ا
تهران: افق، ۱۳۸۸.

۱۶۰ ص.
سیرات همینگوی، ۱
978-964-369-610-8

فیبا
عنوان اصلی: The old man and the sea
چاپ فیبا: مؤسسه انتشارات امیرکبیر
داستان‌های آمریکایی - قرن ۲۰ م
عظیم‌ا، نازی، ۱۳۳۶، مترجم.

۹ پ ۹ / م ۲۵۳۳ PS
۸۱۲ / ۵۲
۱۷۶۹۵۳

سرشناسه

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر

مشخصات ظاهری

فروست

شماره

وضعیت فهرست‌نویسی

یادداشت

یادداشت

موضوع

شماره افزوده

رده بندی انگاره

رده‌بندی دیویی

شماره کتابشناس ملی

پیر مرد و دریا

سیرات همینگوی ۱/

نویسنده: ارنست همینگوی

مترجم: نازی عظیم‌ا

ناشر: هنری و مراح گرانیک؛ کیانوش غریب‌پور

مخبر: آری و نسخه‌برداری: آنتی‌لی نشر افق

شابک: 978-964-369-610-8

چاپ سیزدهم: ۱۴۰۰، ۱۱۰۰ نسخه

زیتوکرافت: سبب • چاپ و صحافی: عظیم‌نگار، تهران

کتابی حقوق چاپ و نشر این اثر برای مؤسسه‌ی نشر افق محفوظ است. هر گونه استفاده
از کتاب آرای و عناصر آرایشی و تولید دوباره آن به هر شکل و شیوه‌ی
چاپی، الکترونیکی، تصویری و فکوری باذن مجاز مؤسسه‌ی نشر افق ممنوع است.

۳۹۰۰۰ تومان



تهران، ص. پ. ۱۱۷۵ - ۱۳۱۶۵

تلفن: ۶۶۴۱۳۵۹۱

ofoqbooks.com

info@ofoqbooks.com

ofoqpublication

ofoqpublication

مقدمه‌ی مترجم

انسان درد می‌کشد، پس هست

بر پیرمرد و دریا، از آن‌جا که هنرمندانه‌ترین اثر همین‌گویی و در واقع به گفته‌ی خود او - عصاره‌ی همه‌ی زندگی و هنر اوست، بیش از همه‌ی آثار او نقد نوشته‌اند و به آن تمثیل و نماد نسبت داده‌اند. چرا که این کتاب، چون هر اثر هنری اصیل در عین سادگی و صراحت و ایجاز، عمیق و پرمعنی و سرشار است و از همین رو می‌توان از سطح زلال و روشن آن تا رازواره‌ترین اعماق فرورفت و رمز و نمادهای بسیار از آن بیرون کشید که هیچ‌یک در جای خود بی‌مورد و معنی نیست، اما چسبیدن به برخی و رها کردن باقی چنان است که تنها به بخشی از حقیقت دل بسته و بر کل آن چشم بسته باشیم. همین خود از دلایلی بود که همین‌گویی را در برابر مستقدان فلسفه‌باف و نظریه‌پرداز می‌نشاند. چرا که نگرش و غایت همین‌گویی از نوشتن، ایجاد رابطه‌ای مستقیم و بلافصل با خواننده، بی‌دخالت هر منتقد یا مفسری بود و بیش‌تر روشنی و وضوح سبک او نیز از همین‌رو و به

سبب احترامی است که برای خواننده قائل بود. بسیاری از منتقدان تنها یک نماد یا درون‌مایه از این کتاب را برگرفته و آن را گسترش داده‌اند. چنان‌که بعضی پیرمرد را مظهر مسیح دانسته‌اند، و یا استعاره‌ای از هنرمند که کار هنری‌اش [= ماهی] به دست منتقدان [= کوسه‌ها] تشریح و تکه‌تکه می‌شود، و نیز گروهی این کتاب را تشریحی از وضعیت انسان در برابر و در رابطه با گناه می‌دانند که شاید همه‌ی این‌ها نیز باشد. اما قبل از همه، سرگذشت انسانی است ساده و طبیعی که به خاطر ایمانی که به کار خود می‌ورزد تا دوره‌های رود و دست به کاری بزرگ می‌زند. اما این همه‌ی حرف نیست؛ آنچه مهم است همه‌ی جزئیاتی است که نویسنده با بیان آن‌ها کلمه به کلمه، و سطر به سطر و صفحه به صفحه دست خواننده را می‌گیرد و پا به پا پیش می‌برد تا سرانجام از ماهیگیری ساده [= قبل از رفتن به دریا]، انسانی والا و توانا می‌سازد [= پس از بازگشت پیرمرد به خشکی]. روش همینگوی در این اثر به نوعی رخنه کردن از پیرامون به قلب کلام است که خود یادآور روش شکار است. و در سه صحنه‌ی پایانی داستان که خشکی - دریا - خشکی است، با سیری بازگرداننده، خواننده را از پیرامون به مرکز می‌برد و سپس باز او را به پیرامون می‌رساند. یعنی ابتدا چشم‌اندازی دور دست و گسترده در برابر می‌نهد که روستای پیرمرد و اهل روستاست و سپس حلقه را هر دم تنگ‌تر می‌کند و چون دوربینی حساس و چشمی که تنها به یک نقطه دوخته است، و قلب هدف، به پیرمرد، هر دم نزدیک‌تر می‌شود و هر چه تصویر پیرمرد در

چشم ما درشت‌تر می‌شود، زوائد و اضافات دیگر ناپدید می‌شوند. تا آن‌جا که به کلبه‌ی پیرمرد می‌رسیم و شاهدگفت و گوی دو نفره‌ی او با پسرک می‌شویم. سرانجام به کلی از خشکی، از جایی که امن و سفت و زیر پای همگان است و حتی از پسرک که یگانه دوست و دوستدار پیرمرد است، دور می‌شویم و بر عرصه‌ی دریا - صحنه‌ی دوم - با پیرمرد رو به رو می‌شویم که تنها و جدا از جماعت و از خشکی با ماهی خود در نبرد است. سرانجام باز پیرمرد را می‌بینیم که در ناز به خشکی - به صحنه‌ی سوم یا همان صحنه‌ی اول - به روستای خود، به خانه‌ی خود باز می‌گردد و باز پسرک با اوست.

ما نیز به تقلید از سبک همینگوی، پیرمرد را در این سه صحنه: خشکی - دریا - خشکی دنبال می‌کنیم:

نخستین بار که پیرمرد با دیدی دوربین و آینه‌مانشان داده می‌شود ماهیگیری ساده و فقیر و بی‌هویت است که در جهان مثل و مانند بسیار دارد. تنهاست و نیازمند کمک و دستگیری‌های پسرکی که همواره به یاری و دل‌داری‌اش می‌شتابد. روستاییان، آنان که اهل حرفه نیستند، مانند پدر و مادر پسرک، پیرمرد را بدبیار می‌دانند و حتی به سبب فقر و بدبختی تحقیرش می‌کنند. اما حتی در میان ماهیگیران نیز جوان‌ترها او را مسخره می‌کنند و پیرترها بر او دل می‌سوزانند. رابطه‌ی پیری و جوانی - یکی از درون‌مایه‌های همیشگی همینگوی - در این‌جا از نو تکرار می‌شود که تا پایان کتاب نیز نقشی اساسی دارد. جوان‌ترها درست به علت بی‌خبری و خامی، پیرمرد را مسخره

می‌کنند، چرا که عمق پیرمرد را نمی‌شناسند و در ظاهر و سطح او نیز جز مردی شکسته و بخت‌برگشته و فقیر که خود محتاج کمک است چیزی نمی‌یابند. و این همان جوانی‌ای است که وقتی حرمت پیری را نمی‌داند در چشم همینگوی جز خامی و بی‌مایگی معنایی ندارد. اما شناخت بیش‌تر ما از پیرمرد هنگامی است که او را در کلبه‌اش و در رابطه با پسرک می‌یابیم. رابطه‌ای که براساس مهر و دوستی است. رابطه‌ی میان دو انسان ناکامل و ساده که وقتی براساس عشق و ایثار قرار می‌گیرد متعالی و کمال‌آور می‌شود. پیرمرد از پیرانگی خود، از تجربه‌های خود، به پسرک می‌دهد و در عوض از او امید و گرم‌دلی می‌گیرد. پیرمرد همه‌ی آموخته‌ها، دانسته‌ها، تجربه‌ها، و همه‌ی حاصل عمر خود را به پسرک هدیه می‌کند و پسرک به او خدمت می‌کند. غمگسار و پرستار اوست و به او احترامی عمیق می‌ورزد. در این جا جوانی و پیری دیگر در مقابل هم نیستند، بلکه به جامه‌ی تضادی مکمل در می‌آیند. گرچه از جوانی بوی خامی، بی‌مایگی، سطح‌گرایی، هرزروی و ناشکیبایی می‌آید که با پختگی، عمق، تمرکز و شکیبایی پیری در تضاد است، اما وقتی که پیری و جوانی با مهر و همدلی درآمیزد، کمال می‌بخشد. رابطه‌ی پیرمرد و پسرک این چنین است. رابطه‌ی پیری و جوانی که با گذشت و با ایثار، با آموختن و آموزاندن، با شاگردی و استادی کردن، با خدمت و حرمت‌گزاری به کمال می‌رسد و این همه در آغاز کتاب تنها با یک جمله‌ی کوتاه آشکار می‌شود: «پیرمرد به پسرک ماهی گرفتن آموخته بود و پسرک به او مهر

می‌ورزید.^۱ از همین روست که گرچه پسرک "طبیعتاً" به پدر و مادرش "تعلق" دارد و گرچه "ظاهراً" در قایق ماهیگیر پیر دیگری "خدمت" می‌کند، اما تنها با پیرمرد است که در می‌آمیزد، تنها به اوست که "تعلق" دارد و "خدمت" می‌گزارد. چرا که تنها از راه عشق است که می‌توان "تعلق" یافت و شوق "خدمت" داشت. و چنین است که این دوگانگی به درآمیختگی بدل می‌شود و این تضاد به کمال می‌رسد و به کمال می‌رساند.

در کلبه‌ی پیرمرد از طریق گفت و گوی دو نفره‌ی او با پسرک تا حدی به خصوصیات شخصی پیرمرد پی می‌بریم. در می‌یابیم که پیرمرد شجاع است - از همه بالاتر، شجاعت تنها بودن و تنها عمل کردن را دارد. شکیباست. طاقت رنج کشیدن دارد. متواضع است. اما به تواضعی دست یافته که از غرور فراتر می‌گذرد. تواضع استاد کاری چیره‌دست که از فرط چیرگی و آگاهی بر ریزه‌کاری‌های حرفه‌ای خویش از مرحله‌ی نازش و غرور گذشته و به "تواضعی شگفت" دست یافته است که جوان‌ترها، رنج ندیده‌ها، ترسوها و نکرده‌کارها از آن بی‌خبرند و به تمسخر از آن می‌گذرند. و جان‌مایه‌ی این همه، ایمان عمیق و محکم پیرمرد است که همه‌ی شجاعت، شکیبایی و تواضع پیرمرد از نهایت آن جان و نیرو می‌گیرد. در واقع ایمان پیرمرد است که او را روئین‌ترین می‌سازد. پیرمرد به حرفه‌ی خود ایمان دارد.